

بررسی انتقادی دیدگاه ابن تیمیه پیرامون عبارت «ما تقدّم من ذنبک و ما تأخر»*

مرتضی چشمی^۱

صفدر رجب‌زاده^۲

محمدعلی وطن‌دوست^۳

چکیده:

به باور ابن تیمیه، انبیا از گناه معصوم نیستند، بلکه از اصرار و پافشاری بر گناه معصوم‌اند. وی معتقد است آیات قرآن دلالت دارد که پیامبر اکرم ﷺ مرتکب گناه شده و سپس استغفار و توبه می‌کنند. یکی از آیات مورد استناد ابن تیمیه در این باره، آیه دوم سوره فتح است که به گمان وی، این آیه عدم عصمت رسول مکرم اسلام ﷺ در انجام گناه را اثبات می‌کند. وی با خدشه بر یک نظر تفسیری مربوط به این آیه، دیدگاه عصمت انبیا از ارتکاب گناه را مورد تقبیح قرار داده و افرادی را که بر اساس همین دیدگاه در پی دستیابی به مراد جدی از آیه‌اند، تحریف‌گر و دارای تأویلات باطل و فاسد قلمداد می‌نماید. در پژوهش حاضر تلاش شده تا به روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد انتقادی، دیدگاه ابن تیمیه و اشکالات وی بر این آیه مورد ارزیابی قرار گیرد. در پایان این نتیجه به دست آمده که تفسیر وی خلاف تفسیر سلف بوده و نسبت‌های وی به شیعیان بی‌اساس می‌باشد.

کلیدواژه‌ها:

تیمیه / استغفار / انبیا / توبه / ذنب / عصمت / ماتقدم / ماتأخر.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۲۳، تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۱۱/۰۵.

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22081/jqr.2023.65060.3620

۱- دانش‌پژوه سطح سه مؤسسه نور حکمت رضوی (نویسنده مسؤول) mortezacheshomi197@gmail.com

s.rajabzadeh1370@gmail.com

۲- دانش‌پژوه سطح چهار مدرسه علمیه نواب مشهد

ma.vatandoost@ferdowsi.um.ac.ir

۳- استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

A Critical Examination of Ibn Taymiyya's Viewpoint on the Phrase *Mā taqaddama min zanbika wa ma ta'akhhhar* (What is past of your sin and what is to come)

Murtaza Cheshmi¹

Safdar Rajabzadeh²

Muhammad Ali Vatandoust³

In Ibn Taymiyya's opinion, prophets are not innocent of sin, but they are innocent of insisting on sin. He believes that the verses of the Qur'an indicate that the Holy Prophet committed a sin and then asked for forgiveness and repented. One of the verses cited by Ibn Taymiyya in this regard is the second verse of *Sūrat al-Faṭḥ*, which he thinks proves the non-infallibility of the Holy Prophet (S.A.W.) of Islam in committing sins. By discrediting an interpretative opinion concerning this verse, he condemns the viewpoint about the Prophets' infallibility of committing sins and considers the people who are seeking to achieve the serious intention of the verse based on this viewpoint to be distorters and have invalid and corrupt interpretations. In the present research, an attempt has been made to evaluate Ibn Taymiyya's viewpoint and his objections on this verse with a descriptive-analytical method and with a critical approach. In the end, it was concluded that his interpretation is contrary to the interpretation of the predecessors and his accusations of the Shi'as are baseless.

Keywords: Ibn Taymiyya, asking forgiveness, Prophets, repentance, sin, infallibility, *mā taqaddama* (what is past), *mā ta'akhhara* (what is to come).

1- Level Three Ḥawza Scholar in Specialized Philosophy and Theology Studies, Nour-i Hekmat-i Razavi Institute.

2- Scholar in Comparative Theology, Level Four, Navvab Seminary.

3- Assistant Professor, Ferdowsi University of Mashhad.



اصل مسأله عصمت انبیا از دیرباز مطمح نظر متکلمان و اندیشمندان اسلامی بوده است؛ تا جایی که برخی از بزرگان، بخش مهمی از کتاب‌های اعتقادی خود را به این مسأله اختصاص داده‌اند. یکی از مسائلی که مورد اختلاف اندیشمندان اسلامی است، گستره عصمت انبیا می‌باشد. گروهی مانند متکلمان امامیه قائل به عصمت حداکثری بوده و بر این باورند که شخص معصوم از ابتدای عمر تا آخر عمر، از خطا و گناه -چه صغیره و چه کبیره- معصوم می‌باشد. (حلی، ۱۳۶۳: ۱۹۶؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۴: ۲۳۸؛ علم الهدی، ۱۴۰۹: ۲۲) در مقابل این نظریه، دیدگاه حداقلی سلفیه با پیشتازی و رهبری ابن تیمیه وجود دارد. ابن تیمیه به‌عنوان نظریه‌پرداز سلفیه، بر این باور است که پیامبران همان گونه که قبل از نبوت، معصوم از گناه نیستند، بعد از نبوت نیز مرتکب گناه می‌شوند، اما با سرعت و بدون تأخیر توبه کرده و از اصرار بر گناه معصوم هستند. وی معتقد است منشأ غلط کسانی که انبیا را معصوم از گناه می‌دانند، این است که توهم کرده‌اند انجام گناه حتی با توبه از آن نقص محسوب می‌شود، در حالی که این گمان اشتباهی است؛ چرا که عقاب و عذاب مختص اهل ذنوب است و تائبین را شامل نمی‌شود. (ابن تیمیه، ۱۴۲۳: ۳۰۹/۱۰) وی بر دیدگاه خود به آیات و روایاتی که در آن به استغفار و توبه انبیا اشاره گردیده یا در آنها به انبیا نسبت ذنب داده شده است، استدلال می‌کند. یکی از موارد استدلال او که تا حدودی به تفصیل به آن پرداخته، آیه دوم سوره فتح «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» می‌باشد. در این نوشتار در پی بررسی دیدگاه او با محوریت این آیه هستیم.

۱. طرح مسأله

روش ابن تیمیه در مواجهه با کتاب و سنت، ظاهرگرایی است. او از قول قاضی ابویعلی نقل می‌کند که صحابه و تابعان اخبار و آیات را حمل بر ظاهر می‌کردند و آنها را از ظاهرشان بر نمی‌گرداندند و متعرض تأویل نمی‌شدند. اگر تأویل جایز بود، باید صحابه و تابعان پیش از همه دست به تأویل می‌زدند. (همو، ۱۴۲۵: ۴۹۱) ابن تیمیه معتقد است تأویل به این معنا که به‌خاطر دلیلی، معنای لفظ از معنای راجح به معنای مرجوح آن برگردانده شود، مربوط به سلف نیست، بلکه این تأویلی است که نزد



متأخران عرف شده است (همو، ۱۴۲۳: ۲۸۸/۱۳) و هرکس بهره‌ای از معرفت الهی دارد، بر کتاب و سنت به همان شکل که هستند، به صورت مؤکد اقرار خواهد داشت. (همو، ۱۴۲۵: ۵۲۸) چرا که اهل سنت و جماعت به کتاب خدا و احادیث بدون تحریف، تعطیل، تکلیف و تمثیل، ایمان دارند. (همو، ۱۴۲۰: ۸۱)

ابن تیمیه بر مبنای ظاهرگرایی مذکور، تمام آیات و روایاتی را که در آنها اموری مثل ظلم، ذنب، استغفار و توبه به انبیا نسبت داده شده است، بر اساس همان ظهور اولیه معنا نموده و بر این باور است که این آیات و روایات دلیل بر معصوم نبودن انبیا و صدور گناه از ایشان می‌باشد. به نظر وی، در قرآن هرگاه از ذنب انبیا ذکری به میان آمده، همراه با بیان توبه و استغفار ایشان بوده است و انبیا هرگاه که از گناهشان توبه کرده‌اند، غفران الهی شامل حال آنها گشته و ترفیع درجه یافته‌اند، بنابراین انجام گناه نقصی بر انبیا نیست و ایشان از ارتکاب گناه معصوم نیستند و آنچه که انبیا از آن معصوم هستند، اصرار بر گناه و تأخیر در توبه می‌باشد. (همو، ۱۴۰۸: ۲۶۰/۵) وی در مورد پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز چنین دیدگاهی دارد و به آیات و روایات متعددی استناد می‌کند. یکی از آن موارد، آیه دوم سوره فتح می‌باشد که به گمان وی، این آیه مطابق نظریه اوست؛ یعنی آیه ظهور دارد در اینکه نبی مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرتکب گناه می‌شود، ولی توبه کرده و مغفرت الهی شامل حال ایشان می‌گردد.

۲. دیدگاه ابن تیمیه در مورد آیه دوم سوره فتح

ابن تیمیه کسانی را که منکر نظر او در مورد عصمت انبیا هستند، افرادی معرفی می‌کند که قرآن را مانند اهل بهتان تحریف می‌کنند و سخنانشان در تفسیر آیات قرآن، مصداق «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» می‌باشد. وی نمونه‌ای از چنین تحریفی را این گونه برمی‌شمارد که منکران او در تفسیر آیه دوم سوره فتح، مراد از «ما تقدم» را گناه حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام و مراد از «ما تأخر» را گناه امت در نظر گرفته‌اند. (همو، ۱۴۰۶: ۴۰۱/۲) البته مقصود ابن تیمیه از منکران تحریف‌گر، شیعیان هستند؛ زیرا وی جمهور اهل سنت را با خود هم‌عقیده دانسته و بیان می‌دارد که جمهور قائل به ارتکاب صغیره از پیامبران هستند، ولی پیامبران را از اصرار و استقرار بر گناه معصوم می‌دانند. (همان ۴۰۰) پس منکران از نظر وی، فقط شیعیان هستند که عصمت مطلق انبیا را پذیرفته و

ایشان را از تمامی ذنوب -گرچه صغیره‌ای باشد که بلافاصله از آن توبه شود- منز می‌دانند.

ابن تیمیة نظریه تفسیری پیش‌گفته را که طبق ادعای او مربوط به شیعه می‌باشد، به شش دلیل معلوم البطلان می‌داند:

۱- حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام سال‌ها پیش از صلح حدیبیه که این آیه نازل شده است، یعنی قبل از هبوط به زمین، توبه نموده و توسط خداوند بخشیده شده است.

۲- حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام نیز از موارد نزاع است؛ زیرا پیامبر است و طبق نظر شما، او هم مانند نبی مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سایر انبیا معصوم است و گناهی ندارد که نیاز به بخشش داشته باشد.

۳- خداوند گناه دیگری را جزء گناهان کسی که آن را انجام نداده است، به حساب نمی‌آورد؛ چنان‌که در قرآن فرموده است: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى». در نتیجه محال است که گناه حضرت آدم یا گناه امت یا هر شخص دیگری به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داده شود؛ چرا که خداوند در قرآن فرموده است: «فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ».

۴- قرآن به صراحت میان گناه پیامبر و گناه امت تفکیک قائل شده و فرموده است: «وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ». چون این دو گناه متمایز و جداگانه بیان شده، مشخص است گناه مؤمنان، گناه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محسوب نمی‌شود.

۵- طبق روایت صحیح، زمانی که این آیه نازل شد، صحابه به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند این آیه در شأن شما نازل شده و لطف خدا به شماست، پس ما چه می‌شویم؟ که آیه ۴ سوره فتح نازل شد: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُذْأَبُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ». در نتیجه هم رسول اکرم و هم مؤمنان می‌دانستند که آیه دوم سوره، مختص به رسول مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و مربوط به امت ایشان نیست.

۶- خداوند گناهان تمام امت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نمی‌بخشد، بلکه به تواتر ثابت شده و سلف و ائمه سلف اتفاق دارند که افرادی از امت پیامبر به سبب گناهانشان، در دنیا یا آخرت عقاب می‌شوند. (همو، ۱۴۲۳: ۳۱۴/۱۰)

ابن تیمیة در انتها در جهت هجمه به شیعه که به عصمت مطلق انبیا باور دارند، می‌نویسد: «این از بهترین تأویلات کسانی است که ظاهر آیات دال بر توبه و استغفار پیامبران از گناهان را نمی‌پذیرند و گمان می‌کنند علتی جهت توبه و استغفار پیامبران



وجود ندارد، چه برسد به سایر تأویلاتشان که تحریف قرآن و نسبت قول باطل به خداوند است!» (همو، ۱۴۰۶: ۴۰۳/۲)

۳. دیدگاه اهل سنت در مورد آیه

ابن تیمیه در مورد تفسیر آیه دوم سوره فتح بر این باور است که فقط در نظر شیعیان، مراد از «ما تقدّم»، گناه حضرت آدم عليه السلام و مراد از «ما تأخّر»، گناه امت است، در نتیجه طبق نظر او نباید در میان تفاسیر اهل سنت و سلفیه ماقبل ابن تیمیه چنین قولی مطرح شده باشد. اما با مراجعه به آن تفاسیر مشاهده می‌شود که آنان همین قول را ذیل آیه مذکور بیان نموده‌اند. به اختصار به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱- ثعلبی قرن پنجم: «قال عطاء بن أبي مسلم الخراساني: ما تقدّم من ذنّبك يعني ذنب أبيك آدم و حواء ببركتك و ما تأخّر ديوان أمتك بدعوتك.» (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۴۲/۹)

۲- واحدی قرن پنجم: «وقيل: ما تقدّم من ذنّبك، يعني: ذنب أبيك آدم و حواء ببركتك، و ما تأخّر من ذنوب أمتك بدعوتك.» (واحدی، ۱۴۱۵: ۱۰۷/۲)

۳- میبدی قرن ششم: «وقال عطاء الله الخراساني ما تقدّم من ذنّبك، يعني - ذنب ابويك آدم و حوا ببركتك و ما تأخّر ذنوب امتك بدعوتك.» (میبدی، ۱۳۷۱: ۲۰۷/۹)

۴- بغوی قرن ششم: «وقال عطاء الخراساني: ما تقدم من ذنّبك: يعني ذنب أبيك آدم و حوا ببركتك، و ما تأخّر ذنوب أمتك بدعوتك.» (بغوی، ۱۴۲۰: ۲۲۳/۴)

۵- قرطبی قرن هفتم: «قال عطاء الخراساني: «ما تقدّم من ذنّبك» يعني من ذنب أبيك آدم و- حواء.» و- «ما تأخّر» من ذنوب أمتك.» (قرطبی، ۱۳۶۴: ۲۶۳/۱۶)

مفسران بالا به رد یا تضعیف قول مطرح شده نپرداخته‌اند. فقط تفسیر واحدی نظریه مذکور را به صورت «قيل» مطرح کرده است. در نتیجه بر خلاف ابن تیمیه، مفسران اهل سنت و سلفیه، قول مذکور را قبول دارند و به عنوان وجهی تفسیری برای آیه در نظر گرفته‌اند، نه اینکه تأویل باطل بدانند.

۴. دیدگاه شیعه در مورد آیه

بر فرض که تفسیر یادشده از ابن تیمیه به شیعه نسبت داده شود، اما این تفسیر تنها دیدگاه مطرح شده شیعه در مورد آیه نیست که ابطال آن دلیل بر اثبات مدعای ابن تیمیه

و بطلان دیدگاه شیعه باشد، بلکه تفاسیر دیگری از شیعیان مطرح شده که هیچ کدام از اشکالات مدنظر ابن تیمیه را ندارد که در ادامه به آنها اشاره می‌کنیم.

۱- تفسیری که سید مرتضی آن را برمی‌گزیند، این است که مراد از ذنب، گناهان مشرکان و دشمنان نسبت به پیامبر است؛ چرا که ذنب مصدر است و مصدر هم به فاعل و هم به مفعول می‌تواند اضافه بشود و در اینجا، ذنب به مفعول اضافه شده است و مغفرت طبق این تأویل، یعنی ازاله و فسخ و نسخ احکام مشرکان نسبت به پیامبر و جلوگیری آنان از ورود به مکه و مسجدالحرام. ایشان می‌فرمایند این تأویل با ظاهر کلام مطابقت دارد، چون در این سوره، مغفرت، غرض و هدف برای فتح دانسته شده است: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا* لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ». ولی اگر مراد، مغفرتِ دنوب پیامبر باشد، معنای معقولی از آیه به دست نمی‌آید؛ چون بخششِ ذنوب پیامبر ارتباطی با فتح ندارد تا غرض فتح، بخششِ ذنوب پیامبر باشد. (علم الهدی، ۱۴۳۱: ۳/۳۵۰)

۲- نظریه دومی که شیخ طوسی و شیخ طبرسی در تفاسیرشان بیان کرده‌اند، این است که خداوند به خاطر جلال و منزلت پیامبر و به سبب شفاعت حضرت، گناهان گذشته و آینده امت ایشان را می‌بخشد. هرچند در اینجا ذنب به حضرت رسول اضافه شده است، اما امت او اراده شده است؛ شبیه آیه «وَ اسْأَلِ الْقَرْيَةَ» و آیه «وَ جَاءَ رَبُّكَ» که مضاف حذف شده و مضافاً الیه قائم مقام آن شده است. (طوسی، بی تا: ۳۱۴/۹) نسبت دادن گناهان امت به خود حضرت صحیح است، به جهت آنکه میان پیامبر و امتش جدایی نیست. این تفسیر مؤید روایی نیز دارد: مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند: شخصی درباره این آیه از حضرتش سؤال کرد. حضرت فرمودند: «به خدا سوگند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گناهی نداشت، ولی خداوند برای او ضامن شد که گناهان شیعیان علی علیه السلام را، گذشته و آینده آن را ببخشد». (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹/۱۶۸)

شاید اشکال شود طبق این تفسیر، اشکال آخر ابن تیمیه هنوز پابرجاست. اما در پاسخ می‌گوییم شفاعتِ امت به معنای شفاعت کردن کل امت نیست، بلکه شامل کسانی می‌شود که شایستگی دریافت شفاعت را دارند و این معنا مفروغ عنه است. چنان‌که گذشت، در ذیل اشکال سوم، خود ابن تیمیه در ضمن اشکال و جوابی به این امر اذعان



می‌کند: «فَإِنَّ قَالًا: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَغْفِرْ ذُنُوبَ جَمِيعِ الْأُمَّمِ، قِيلَ: وَهُوَ أَيضًا لَمْ يَغْفِرْ ذُنُوبَ جَمِيعِ أُمَّتِهِ». مشخص است که خود ابن تیمیه نیز این امر را مفروغ عنه گرفته که شفاعت پیامبر و غفران الهی شامل افرادی می‌شود که شرایط لازم را دارا باشند، اما او این بیان خود در اشکال سوم را نادیده گرفته و ایرادی که خود پاسخ آن را داده، در اشکال ششم به عنوان موردی جدید مطرح می‌کند!

- ۳- گناه به صورت فرضی در نظر گرفته شده است؛ معنای آیه آن است که اگر در گذشته و تازگی گناهی می‌داشتی، برایت می‌بخشیدیم. (طبرسی، بی تا: ۱۰۹/۲۳)
- ۴- اینجا منظور از گناه، ترک اولی است؛ زیرا معلوم است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از کسانی است که با فرمان‌های واجب خداوندی مخالفت نخواهد نمود، بنابراین جایز است همان ترک اولی‌ها که اگر از دیگران سر می‌زد گناه محسوب نمی‌شد، نسبت به حضرت گناه محسوب گردد، و این نشانه عظمت شأن و منزلت حضرت است. (همان)
- ۵- این آیه در مقام تعظیم حضرت و حسن خطاب نازل شده است؛ همان گونه در مقام احترام و دعا نسبت به دیگران می‌گویند: «عفا الله عنک». ولی این قول ضعیف است، چون در این گونه موارد معمولاً به صورت دعا آورده می‌شود. (طبرسی، بی تا: ۱۰۹/۲۳؛ علم الهدی، ۱۴۳۱: ۳/۳۵۰)

۶- تفاسیر قبلی مواردی بود که در کتب تفسیری شیعه پیش از ابن تیمیه آمده است، اما در کتب حدیثی شیعه پیش از ابن تیمیه، تفسیر دیگری نیز از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که مورد توجه مفسران دوره‌های اخیر نیز قرار گرفته است. شیخ صدوق در عیون/اخبار الرضا ع نقل می‌کند: «تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی گوید: روایت کرد برای من پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد بن جهم که گفت: به مجلس مأمون وارد شدم و امام رضا ع نیز نزد او بود. مأمون به آن حضرت گفت: یابن رسول الله! تو می‌گویی که انبیا معصوم هستند؟ فرمود: بلی ... (گفت) معنی این آیه چیست: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»؟ حضرت فرمود: در نظر مشرکان مکه کسی گناهکارتر از رسول خدا نبود. آنان قبل از بعثت سیصدوشصت بت را می‌پرستیدند و آن حضرت آنان را به سوی کلمه اخلاص دعوت کرد. این امر بر آنان گران آمد و گفتند: «آیا به جای خدایان، یک خدا قرار داده‌ای؟ این عجیب است! سرانشان گفتند: بر اعتقاد به خدایان خود استوار بمانید، این چیزی است که از شما خواسته می‌شود، ما چنین

حرف‌هایی را در میان امت آخر نشنیده‌ایم، این سخن جز دروغ نیست.»^۱ وقتی خدا مکه را برای پیامبرش فتح نمود، فرمود: «ای محمد! ما مکه را با فتحی قطعی و آشکار برای تو فتح کردیم تا خدا گناه قبلی و بعدی تو را ببوشاند.» همان چیزی را که نزد مشرکان مکه در گذشته و بعد از آن به‌خاطر دعوت به توحید گناه بود، زیرا برخی از مشرکان مکه مسلمان و برخی از مکه خارج شدند و آنان که در مکه ماندند، زمان دعوت مردم به توحید قادر به انکار آن نبوده و با غلبه حضرت، آنچه از نظر آنان گناه محسوب می‌شد، پوشیده گردید. مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابوالحسن! (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۱۸۰/۲)

توضیح اینکه «هنگامی که مکتبی راستین ظاهر می‌شود و قد بر می‌افزاید، وفاداران به سنن خرافی که موجودیت خود را در خطر می‌بینند، هر گونه تهمت و نسبت ناروا به آن می‌بندند، شایعه‌ها می‌سازند، و دروغ‌ها می‌پردازند، گناهان مختلف برای او می‌شمرند ... مخصوصاً در مورد پیامبر اسلام ﷺ این نسبت‌های ناروا و گناهان پنداری بسیار فراوان بود ... اما فتح حدیبیه تمام گناهانی که قبل از هجرت و بعد از هجرت، یا تمام گناهانی که قبل از این ماجرا و حتی در آینده ممکن بود به او نسبت دهند، همه را شست، و چون خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر ﷺ نمود، می‌توان گفت خداوند همه آنها را شستشو کرد. روشن می‌شود که مراد تمام نسبت‌های ناروا و گناهانی است که به زعم خود در «گذشته» و «آینده» به پیغمبر اکرم نسبت می‌دادند، و اگر این پیروزی بزرگ نصیب نشده بود، تمام این گناهان را قطعی می‌پنداشتند، ولی با حصول این پیروزی، هم نسبت‌های ناروای گذشته برچیده شد، و هم آنچه ممکن بود در آینده نسبت دهند.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۱/۲۲-۲۴)

۵. نقد دیدگاه ابن تیمیّه در تفسیر آیه

۱-۵. تناقض‌ها در دیدگاه و اظهارات ابن تیمیّه

۱-۱-۵. تحریف متون سلف

ابن تیمیّه که بر مبنای روش ظاهرگرایانه در آیه مورد بحث و آیات و روایاتی از این دست، سرسختانه ظاهر کلام را اخذ کرده و تفسیر خلاف ظهور اولیه کلام را تحریف و تأویل باطل برمی‌شمارد، در مواردی خود به مبنای ظاهرگرایی پایبند نبوده و آشکارا



دست به تحریف می‌زند. مثلاً در باب عصمت پیامبران در تبلیغ، وی در پاسخ به اشکال و طعن منتقدان به افسانه غرانیق، این قول را مطرح می‌کند که جمله «تِلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعُلَى، وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتُرْتَجَى» کلام حضرت رسول ﷺ نبوده و ایشان این لفظ را تکلم نکرد، بلکه شیطان آن را به مسامع مردم القا کرد، نه اینکه کلامی از حضرت صادر شده باشد؛ «هَذَا أَلْقَاهُ الشَّيْطَانُ فِي مَسَامِعِهِمْ وَلَمْ يَلْفِظْ بِهِ الرَّسُولُ». (ابن تیمیه، ۱۴۰۸: ۲۵۷/۵) در حالی که تفسیر طبری که بسیار مورد اطمینان و توجه ابن تیمیه است، وقتی روایات متفاوت از این جریان را از طرق مختلف مطرح می‌کند، چنین تعبیراتی دارد: «ألقي عليه الشيطان كلمتين: «تلك الغرانيقة العلى، و إن شفاعتهن لترجي» فتكلم بها»، «أن الشيطان كان ألقى على لسانه»، «ألقي الشيطان على لسانه»، «فأجرى الشيطان على لسانه»، «فألقي الشيطان على لسانه»، «فقال: تلك الغرانيق العلى، و إن شفاعتهن لترتجي»، «فقرأها النبي صلى الله عليه و سلم». (طبری، ۱۴۱۲: ۱۳۱/۱۷)

واضح و مبرهن است که در تمامی این روایت تصریح گردیده که رسول اکرم آن عبارت را بر زبان آورده‌اند و به آن تکلم کردند، اما ابن تیمیه تمامی اینها را تحریف نموده و این نظریه را مطرح می‌نماید که پیامبر این عبارت را به زبان نیاورده است، بلکه دیگران چنین شنیدند!

البته ما افسانه غرانیق را قبول نداریم. طبق مبنای ابن تیمیه به او اشکال گرفتیم، زیرا او چنان‌که گذشت، بر اساس مبنای ظاهرگرایی، اعتقاد دارد باید به روایات و آیات به همان شکل که هست، ایمان داشت و همچنین نظر وی در مورد تفسیر طبری این است که در میان تفاسیر در دست مردم، صحیح‌ترین تفسیر است و گفته‌های سلف را با سندهای ثابت و صحیح بیان کرده و بدعتی در آن وجود ندارد. (ابن تیمیه، ۱۴۹۰: ۵۱) حال یا او باید بپذیرد که ظاهرگرایی مدنظرش مبنای نادرستی است و هرچه از سلف رسیده، نباید چشم‌پسته پذیرفت و معترف شود ماجرای غرانیق و تمام این روایات، اسرائیلیاتی بیش نیست، و یا اگر تعصب به ظاهر و متون سلف دارد، آن را تحریف نکند و به همان شکل بپذیرد و اشکالات و تناقضات وارده را با جان و دل بخرد. اما اگر چنین تحریفی را از جانب خود روا می‌داند، ایرادش در مورد انصراف از ظاهر و تأویلات مخالفانش کاملاً بی‌مورد است و نباید با شعار تعبد به ظاهر و پیروی از سلف،

دیگران را مورد هجمه و تخطئه قرار دهد، ولی خود آنچه را که مطابق میلش نیست، تحریف کرده یا تأویل ببرد.

۵-۱-۲. انصراف از ظاهر کلام و مخالفت با سلف

چنان‌که گذشت، دیدگاه ابن تیمیّه ظاهرگرایی و نفی تأویل است. بر همین اساس به مخالفان نظریه خود که با انصراف از ظاهر روی به تأویل آورده‌اند، می‌تازد. اما خود او نیز در مواردی مرتکب انصراف از ظاهر گشته است، چون دلیلی داشته که نمی‌توانسته ظاهر کلام را بپذیرد.

همان‌طور که بیان شد، ابن تیمیّه بر این باور است که هر جا در قرآن از ذنب انبیا یاد شده، توبه و استغفار ایشان نیز ذکر گردیده است. وی بر اثر همین دیدگاه، در مورد آیه ۲۴ سوره یوسف: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّآیْ بُرْهَانَ رَبِّهٖ»، چون به توبه یا استغفاری از حضرت یوسف علیه السلام اشاره نشده است، با وجود ظهور اولیه، معتقد است که دو لفظ «هم» در آیه دارای یک معنا نیست و حضرت یوسف علیه السلام مرتکب فعلی که گناه باشد، نشده‌اند و ایشان صرفاً قصد گناه کرده و سپس آن قصد را ترک نموده و هیچ فعل قبیحی از ایشان سر نزده است. اما همسر عزیز مصر علاوه بر اینکه قصد گناه داشت، در پی عملی کردن آن نیز بود و مرتکب گناه شد؛ در نتیجه دو لفظ «هم» در آیه معنای یکسان ندارد. وی می‌افزاید آنچه درباره آماده شدن حضرت یوسف برای انجام عمل منافی عفت نقل شده، مثل «حَلَّ سَرَاوِیْلَهُ وَجَلَسَ مَجْلِسَ الرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ»، ولی ناگهان صورت حضرت یعقوب علیه السلام را دیدند که دست به دندان می‌گزد و امثال این موارد، همه مخالف با اخبار خدا و رسول بوده و از یهود اخذ گردیده است (همو، ۱۴۰۸: ۲۶۱/۵)؛ یعنی از نظر وی، این گونه روایات اسرائیلی است. منقولاتی را که ابن تیمیّه اسرائیلی می‌نامد، تماماً در تفسیر طبری مطرح شده‌اند. طبری در تفسیر خود نقل‌های متعدد از افراد مختلفی آورده که به چند مورد اشاره می‌گردد.

«حدثنا ابن وکیع، قال: ثنا عمرو بن محمد، قال: ثنا أسباط، عن السدي: وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا قال: ... ذهب ليحل سراويله، فإذا هو بصورة يعقوب قائما في البيت قد عض على إصبعه ...» (طبری، ۱۴۱۲: ۱۰۸/۱۲)



«حدثنا محمد بن عبد الأعلى، قال: ثنا محمد بن ثور، عن معمر، عن ابن أبي نجیح، عن مجاهد: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا قَالَ: جلس منها مجلس الرجل من امرأته.» (همان، ۱۰۹)

«حدثني المثنى، قال: ثنا أبو حذيفة، قال: ثنا شبل، قال: ثني القاسم بن أبي بزة: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا قَالَ: أما همها به، فاستلقت له، و أما همه بها: فإنه قعد بين رجلها و نزع ثيابه.» (همان)

همچنین طبری کسانی را که سخنانی خلاف این مطالب مطرح می‌کنند، مخالف سلف دانسته که قرآن را طبق نظر خودشان تأویل می‌کنند. یکی از گفته‌های مخالف سلف که او مثال می‌زند، قول کسانی است که لفظ «هم» را در مورد همسر عزیز مصر، تمثیل از فعل و در مورد حضرت یوسف عليه السلام، تمثیل از ترک گرفته و بیان کرده‌اند که صرف خطور ذهنی و قلبی گناه هنگامی که منجر به عزم و فعل نشود، ایرادی ندارد. (همان، ۱۱۰) که این قول تقریباً همان نظریه ابن تیمیه است. در نتیجه از نظر طبری، ابن تیمیه مخالف با سلف و جزء افرادی است که طبق رأی خود، قرآن را تأویل کرده است.

همان طور که پیش از این گذشت، ابن تیمیه تفسیری طبری را صحیح‌ترین تفاسیر که به دور از بدعت بوده و اقوال سلف را با اسانید ثابت آورده، معرفی می‌نماید. اما در اینجا علاوه بر اینکه از تعبد به ظاهر و ایمان به متون به همان شکلی که هست، دست برداشته، اقوال ثابت سلف را اسرائیلی می‌خواند و نظریه‌ای مخالف سلف اتخاذ می‌کند و صحیح‌ترین تفسیر مدنظر خود و مؤلف آن را اهل بدعت و مخالف با خدا و رسول برمی‌شمارد!

هرچند ابن تیمیه به حق، روایات شامل اتهامات واهی به حضرت را رد نموده و آنها را اسرائیلی می‌خواند، اما بنا بر مواضع وی، نباید بر خلاف مبنای ظاهرگرایی و بر خلاف سلف، از اخذ به ظاهر دست بکشد و به تأویل روی آورد، بلکه باید تعبد به ظاهر داشته و یک لفظ واحد در یک آیه را به دوگونه معنا نکند. حال یا از نظر او این کار تحریف یا تأویل نیست و اخذ به ظاهر است، که در این صورت شیعه که ساحت انبیا را از گناه مبرا می‌داند و برای آیات معنای دیگری در نظر می‌گیرد نیز اخذ به ظاهر کرده است، یا اینکه ابن تیمیه این تأویل و رویگردانی از ظاهر را بر اثر دلیل انجام داده است؛ یعنی به خاطر مبنایی که قبلاً به آن رسیده و دلیل خارجی که دارد، از ظاهر دست کشیده و به تأویل پناه برده است، و این همان تأویلی بود که از نظر او، متأخران آن را

اختراع کرده‌اند و در سلف پیشینه نداشته است. در این صورت نیز نمی‌تواند به نظر شیعه در بحث عصمت ایراد گرفته و آن را تأویل فاسد بنامد؛ چراکه آنها هم با مبنای عقلی و کلامی و دلیل خارجی، از ظاهر آیات دست برمی‌دارند.

در نتیجه مشخص گردید که ابن تیمیّه تناقض‌گویی‌های فراوان دارد و با وجود اعلام مواضع غلاظ و شداد نسبت به تعبد به ظاهر و متون سلف، خود به راحتی از این مبنای کناره‌گیری کرده و به تأویل روی آورده و به مخالفت با سلف می‌پردازد و حتی از تحریف نیز دریغ نمی‌ورزد.

۵-۲. همسانی نقد ابن تیمیّه با نقد شیعه

اگر ابن تیمیّه این قول را در کتب تفسیری شیعه دیده باشد، قطعاً باید در میان تفاسیر مشهور شیعه دوران قبل از او موجود باشد، در حالی که مفسران نامدار شیعه قبل از ابن تیمیّه چنین تفسیری از آیه را به صراحت رد کرده و آن را متناسب با عقیده شیعه ندانسته و به کسانی نسبت داده‌اند که به عصمت پیامبران اعتقادی ندارند.

سید مرتضی در *نقائس التأویل* می‌گوید: «منها: أنّه تعالیٰ أراد بإضافة الذنب إليه ذنب أبيه آدم عليه السلام ... و هذا الجواب يعترضه أنّ صاحبه نفى عن نبيّ ذنبا و أضافه إلى آخر، و السؤال عليه فيمن أضافه إليه كالسؤال فيمن نفاه عنه.» (علم الهدی، ۱۴۳۱: ۳/۳۴۹)

شیخ طوسی در *التبیین* ذیل این آیه آورده است: «وقيل في معناه اقوال: الرابع- ما تقدم من ذنب أبيك آدم، و ما تأخّر عنه. و هذه الوجوه كلها لا تجوز عندنا.» (طوسی، بی‌تا: ۳۱۴/۹)

مرحوم طبرسی نیز در *مجمع البیان* آورده: «قد قيل فيه أقوال كلها غير موافق لما يذهب إليه أصحابنا أن الأنبياء معصومون من الذنوب كلها صغیرها و کبیرها قبل النبوة و بعدها ... (فمنها) قولهم ما تقدم من ذنب أبيك آدم و حواء ببرکتک و ما تأخّر من ذنوب أمتک بدعوتک و الکلام في ذنب آدم کالکلام في ذنب نبینا ﷺ.» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹/۱۳۶۸)

مرحوم ابوالفتوح رازی در *روض الجنان* می‌گوید: «بدان که در این چند قول گفتند: عطاء خراسانی گفت: ما تقدم من ذنبک یعنی گناه پدرت آدم. و ما تأخّر، گناه امتت. و این چیزی نیست برای آن که آدم همچون او معصوم است از گناه، او را گناهی نیست بر حقیقت چنان که بیان کردیم ... و این اقوال همه بد است برای آن که قول آنان است که گناه بر پیغامبر روا دارند.» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۱۴/۳۲۳)



چنان‌که ملاحظه می‌شود، اشکال دوم ابن تیمیه همان اشکالی است که پیش از او مفسران شیعه آن را مطرح کرده‌اند، و چه‌بسا او این اشکال را از شیعه گرفته باشد.

۳-۵. فرافکنی

چنان‌که ملاحظه شد، مفسران، نظریه مذکور را از عطاء خراسانی نقل کرده‌اند. پس قائل قولی که ابن تیمیه به شدت به آن می‌تازد و آن را «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» و تحریف قرآن، آن هم از جنس قول اهل بهتان (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۴۰۱/۲) و از جنس تأویلات باطنیه و جهمیه (همو، ۱۴۲۳: ۳۱۳/۱۰) خطاب می‌کند، عطاء خراسانی است. در حالی که ابن تیمیه از او بسیار نقل قول کرده و به آرای تفسیری او بسیار توجه نموده و او را از تابعان می‌داند: «وَهَذَا مَرْوِيُّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَطَائِفَةٍ مِنَ التَّابِعِينَ كَالْحَسَنِ وَسَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ وَعَطَاءِ الْخُرَّاسَانِيِّ وَالْقُرْظِيِّ». (همان، ۲۴۹/۷) حال باید پرسید که ابن تیمیه چرا به سلف چنین اتهاماتی زده است و نظر آنان را در باب آیه‌ای که با نظر خود مخالف است، حقیر و پست جلوه می‌دهد؟ چرا او قول غلط سلف خود را به شیعه و مخالفان خود نسبت می‌دهد؟ آیا چنین کاری جز دروغ‌پردازی و فرافکنی است؟

۴-۵. ناسازگاری ظواهر

ابن تیمیه در اشکال سوم با استناد به آیاتی، از جمله «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» و «فَاتِمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ»، اشکال کرد که محال است خداوند گناه کسی را به دیگری نسبت دهد و آن را برای غیر فاعل آن به حساب آورد. اما طبق مبنای ظاهرگرایی که او اصرار بر آن دارد، آیاتی در قرآن وجود دارد که در تقابل با آیات مورد استناد ابن تیمیه می‌باشد، مثل آیه «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ» (مائده: ۲۹)، یا دقیقاً در مقابل آیه اول، آیه «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» (نحل: ۲۵) و در نقطه مقابل آیه دوم، آیه «لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَنْتَ لَا مَعَّ أَنْتَ لَهُمْ» (عنکبوت: ۱۳).

علاوه بر این، بر خلاف ادعای ابن تیمیه، در قرآن آیاتی وجود که خداوند گناه فاعل را به غیر فاعل نسبت داده است. مثلاً با وجود اینکه ناقه صالح را یک نفر پی کرد، خداوند در آیه ۱۴ سوره شمس، آن را به کل قوم ثمود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «فَعَقَرُوهَا». یا در حالی که یهودیان صدها سال پیش از زمان پیامبر ﷺ، انبیا را به قتل

رسانده بودند، اما خداوند در آن را به یهودیان بهانه‌جوی عصر نبی مکرم اسلام ﷺ نسبت می‌دهد: «قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّى قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (آل عمران: ۱۸۳).

حال ابن تیمیه یا باید با تعصب به ظاهر بپذیرد که آیات قرآن با هم تناقض دارد، یا تأویل را بپذیرد و از ظاهرگرایی دست بردارد و با تأویل، به جمع آیات بپردازد، یا بپذیرد که فهم ناقص خود را بر آیات تحمیل می‌کند، و گر نه نسبت دادن گناه غیر به دیگری محال نیست.

۵-۵. مخالفت ظاهر با واقعیت

طبق اشکال چهارم ابن تیمیه، اگر قرار باشد بر مبنای ظاهر آیه «وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» (محمد: ۱۹)، چون پیامبر مخاطب واقع شده‌اند و علاوه بر مؤمنان، ذنبی به ایشان نسبت داده شده است، نتیجه گرفته شود که پیامبر گناه مختص به خود را دارد، باید بر همین اساس از آیات «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا* وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» (اسراء: ۲۳-۲۴) نتیجه گرفته شود که پیامبر والدینی دارد که به سن پیری رسیده‌اند؛ زیرا که الفاظ «عندک، فلا تنهر، لا تنهر، قل لهما» و کل دو آیه خطاب به رسول گرامی اسلام است و صراحت دارد که آیات در مورد ایشان است و ایشان به‌طور حتم در حکم داخل است، در حالی که والدین پیامبر سال‌ها قبل از نبوت و در کودکی ایشان رحلت فرمودند. چنان‌که روشن است، ظاهر آیه با واقعیت ناسازگار است و قطعاً کسی این آیه را حمل بر ظاهر نمی‌کند و مخاطب اصلی را پیامبر نمی‌داند؛ زیرا ایشان تخصصاً خارج هستند. علت این است که سبک قرآن در بسیاری آیات چنین است که گیرنده اصلی وحی، یعنی پیامبر را مورد خطاب قرار می‌دهد، اما مخاطب واقعی مؤمنان هستند.

طبری که مقتدای ابن تیمیه است، در تفسیرش چنین امری را متذکر شده و می‌گوید: «عرب‌زبانان گاه جمله‌ای را در حالت امر یا نهی خطاب به کسی بیان می‌کنند، اما مرادشان غیر است، کما اینکه خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ» و سپس می‌فرماید: «وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» که در این آیات، کلام به‌صورت امر و نهی خطاب به نبی ﷺ صادر شده است، اما



مراد اصحاب حضرت است که به ایشان ایمان دارند.» (طبری، ۱۴۱۲: ۱۷/۲) در آیه مورد استناد ابن تیمیه نیز ظاهراً مخاطب، شخص پیامبر است، ولی مخاطب حقیقی مؤمنان هستند.

۵-۶. روایت غیر معتبر

ابن تیمیه با وجود اینکه دیدگاه مطرح شده را به شیعیان نسبت می‌دهد، اما در اشکال پنجم برای رد این دیدگاه، به شأن نزول و روایتی استناد می‌کند که مختص به اهل سنت است و در هیچ کتاب روایی و تفسیری شیعه، حتی کتب تفسیری با رویکرد روایی، مثل تفسیر قمی و تفسیر فرات کوفی و حتی در کتب تفسیری روایی شیعه بعد از ابن تیمیه، مثل البرهان و نورالتقلین موجود نیست. در نتیجه این روایت برای رد دیدگاهی که مربوط به شیعه باشد، معتبر نیست؛ زیرا برای رد مخالف باید از مقبولات او بهره جست، نه از مقبولات خود.

بر فرض صحت شأن نزول مورد استناد ابن تیمیه، این شأن نزول برای اثبات نظریه خود او نیز راهگشا نیست؛ چراکه آنچه از شأن نزول به دست می‌آید، این است که اصحاب دریافتند آیه دوم سوره فتح فضل ویژه الهی در حق رسول اکرم ﷺ را بیان می‌کند، اما نمی‌توان گفت این فضل و عنایت خاص که اصحاب متوجه آن شدند، بخشش گناه و ارتقای درجه به سبب توبه بوده است؛ چون اولاً آیه چهارم که در پاسخ به درخواست و سؤال اصحاب در حق آنان نازل می‌شود، «انزال سکینه» را به آنان بشارت می‌دهد و «انزال سکینه» ارتباطی به مغفرت گناهان اصحاب ندارد، در حالی که اصحاب همان جنس تفضلی را توقع داشتند که به پیامبر اعطا شده بود. ثانیاً چنان‌که ابن تیمیه اعتقاد دارد، بخشش گناه به سبب توبه و ارتقای درجه، میان نبی و دیگران مشترک است و اختصاص به نبی ندارد.

از سوی دیگر، «انزال سکینه» نیز میان رسول اکرم ﷺ و اصحاب مشترک است، چنان‌که در آیه ۲۶ همین سوره و آیه ۲۶ سوره توبه خداوند می‌فرماید: «أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ». در حالی که این شأن نزول به گفته ابن تیمیه، آیه دوم را به پیامبر ﷺ و آیه چهارم را به مؤمنان اختصاص داده است؛ یعنی «انزال سکینه» را ویژه

اصحاب دانسته است که پیامبر در آن با اصحاب شریک نیست. در نتیجه می‌توان گفت این شأن نزول اعتبار ندارد؛ چون منافی با آیات قرآن است.

۵-۷. مخالفت با آیات عصمت

برداشت ابن تیمیّه از این آیه و تفسیر او از روایاتی که در مورد استغفار پیامبر است، با آیاتی که بر عصمت پیامبر اکرم ﷺ به‌طور خاص دلالت دارد، در تنافی است. مثل آیه «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى» (نجم: ۲) که خداوند می‌فرماید پیامبر اکرم هیچ وقت گمراه نشده و به خطا نمی‌رود. همچنین آیه «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُم تَطْهِيراً» (احزاب: ۳۳) که پیامبر را از هرگونه پلیدی مبرا اعلام می‌کند و قطعاً گناه، چه صغیره و چه کبیره، پلیدی است. همچنین آیه «فَاتَّبِعُونِي يَحَبِّبْكُمْ اللَّهُ» (آل عمران: ۳۱) و آیه «مَنْ يَطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء: ۸۰) که دستور داده شده است به‌طور مطلق از رسول مکرم اسلام تبعیت و پیروی شود، و قطعاً پیروی مطلق از انسانی که مرتکب گناه بشود، نامعقول است؛ چون خداوند به تبعیت از گناه امر نمی‌فرماید.

همچنین نظریه ابن تیمیّه با آیاتی که به‌طور کلی عصمت انبیا را اثبات می‌کند، در تضاد است؛ مثل آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴)، یا آیه «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» (حجر: ۴۲). خداوند در این آیه بیان می‌نماید که شیطان بر بندگان او (انبیا) نفوذ نداشته و نمی‌تواند آنها را فریب دهد. نکره در سیاق نفی مفید عموم می‌باشد؛ یعنی گروه خاصی هستند که در تمام اوقات از هر گونه نفوذ و سلطه شیطان مصون می‌باشند. اگر بخواهیم در قالب استدلال منطقی بیان نماییم: (۱) انبیا جزء بندگان خاص خداوند هستند، (۲) شیطان بر بندگان خاص تسلط و نفوذ ندارد، نتیجه: شیطان بر انبیا نفوذ نداشته و آنها معصوم می‌باشند.

علامه حلی معتقد است یکی از آیاتی که عصمت مطلق انبیا را ثابت می‌نماید، آیه فوق می‌باشد که خداوند از عدم نفوذ شیطان بر بندگان خاص خبر داده است. او در این باره می‌نویسد: «این آیه دلالت می‌کند که برخی از ابتدای تولد تا آخر عمر معصوم هستند از ارتکاب کبیره و صغیره، عمدی و سهوی، در ظاهر و در باطن. هر کس واجد این صفات باشد، معصوم است.» (حلی، ۱۴۲۳: ۶۷)



اما برای سازگاری آیات و روایات دال بر استغفار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با عصمت مطلق، وجوه متعددی می‌توان ذکر کرد. یکی از این وجوه، اوج عبودیت و خضوع انبیا در پیشگاه الهی و عظمت خدا در دیدگاه انبیاست که در نتیجه، همیشه طاعت خود را شایسته رب جلیل نمی‌دانستند و استغفارشان از حیث «مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» بوده است. ابن تیمیه را نیز می‌توان معترف به این وجه دانست؛ زیرا وی پس از آنکه بیان می‌کند انبیا مرتکب گناه گشته‌اند، ولی توبه نموده، ترفیع درجه پیدا کرده و مانند کسی شده‌اند که گناهی از او صادر نگشته است؛ این سؤال را مطرح می‌کند که وقتی انبیا بخشیده شده‌اند و عتابی بر آنها نیست، پس چرا مطابق روایات در روز قیامت، با یادآوری افعال صادره خود و به سبب این افعال، از شفاعت امتناع می‌کنند و شفاعت را به رسول مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حواله می‌دهند؛ در حالی که به سبب توبه، گویا اصلاً فعلی از آنها صادر نشده است؟ خود پاسخ می‌دهد: «هَذَا مِنْ كَمَالِ فَضْلِهِمْ وَخَوْفِهِمْ وَعُبُودِيَّتِهِمْ وَتَوَاضُعِهِمْ». (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۲/۴۲۴) عبارت دقیقاً همان وجهی است که ذکر شد؛ یعنی ابن تیمیه در توجیه روایات شفاعت، این نظر را مطرح می‌کند که پیامبران در قیامت خودشان را از جهت کمال عبودیت و تواضع و خوف از خدا، گناهکار می‌دانند، نه از این جهت که گناهی از آنها صادر شده است. اما او همین نظر را در مورد استغفار انبیا در دنیا مطرح نمی‌کند و مصرّ است که پیامبران را گناهکار معرفی کند!

نتیجه‌گیری

برخلاف ادعای ابن تیمیه که ظاهرگرایی و اقتدای به سلف را موجه جلوه می‌دهد، آنچنان این مبانی سست و بی‌پایه است که او خود آشکارا از آن گذر می‌کند و هرگاه که ظاهر متون دینی و اقوال سلف با دیدگاه وی هماهنگ نباشد، به تأویل و توجیه و حتی تحریف دست می‌یازد و با نسبت دادن سخن گذشتگان به دیگران، به‌شدت به تخریب و توهین آن سخنان می‌پردازد.

با مراجعه به تفاسیر روشن گشت که ابن تیمیه تنها به یک تفسیر اکتفا کرده و نیز تأویلی که آن را از نوع تأویلات جهمیه و تأویل باطل و تحریف قرآن خوانده، در تفاسیر متعدد هم‌مسلمانان وی به‌عنوان قولی قابل پذیرش درج شده بود و اساساً این تأویل مربوط به عطاء خراسانی می‌باشد که ابن تیمیه او را جزء سلف و تابعان دانسته و

به نظرات وی بسیار ارج نهاده و در موارد متعدد، از وی نقل قول کرده و در نتیجه، او سلفی که خود را میراث‌دار آنها می‌داند، مورد هجمه و انتقاد قرار داده است. ابن تیمیّه با فرافکنی، تفسیر مورد انتقاد خود را به شیعه نسبت داده، در حالی که نه تنها شیعه چنان تفسیری را طرح نکرده، بلکه بر آن تفسیر خرده گرفته و نظرات دیگری ارائه نموده که کاملاً با نظرگاه عصمت مطلق شیعه هماهنگ بوده و اشکالات مد نظر ابن تیمیّه بر آنها وارد نیست. همچنین فارغ از تفاسیر دیگر، جز دو اشکال ابتدایی ابن تیمیّه، سایر اشکالات مستحکم و قابل دفاع نبوده و ایراداتی، از جمله تعارض با آیات قرآن بر آنها وارد است. در نتیجه ابن تیمیّه نمی‌تواند در جهت اثبات صدور گناه از رسول مکرم اسلام ﷺ، آیه دوم سوره فتح را به‌عنوان دلیل یا مؤید در نظر بگیرد.

پی‌نوشت

۱- «أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ* وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَى الْيَهْتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ* مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ» (ص/ ۷-۵).

فهرست منابع

۱. ابن بابويه، محمد بن علی (۱۴۰۴ق)، عیون أخبار الرضا عليه السلام، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۲. ابن تیمیه، احمد (۱۴۰۶ق)، منهاج السنه، ریاض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
۳. ابن تیمیه، احمد (۱۴۰۸ق)، الفتاوی الكبرى، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۴. ابن تیمیه، احمد (۱۴۲۰ق)، العقیده الواسطیه، ریاض: اضواء السلف.
۵. ابن تیمیه، احمد (۱۴۲۳ق)، مجموع الفتاوی، مدینه: مجمع الملك فهد.
۶. ابن تیمیه، احمد (۱۴۲۵ق)، الفتوی الحمویة الكبرى، ریاض: دار الصمیعی.
۷. ابن تیمیه، احمد (۱۳۹۰ق)، مقدمة فی أصول التفسیر، بیروت: دار مكتبة الحياة.
۸. بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۲۰ق)، معالم التنزیل، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۹. ثعلبی، احمد بن محمد (۱۴۲۲ق)، الكشف و البیان، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۰. حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۶۳)، أنوار الملکوت فی شرح الباقوت، قم: الشریف الرضی.
۱۱. حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۲۳ق)، الفین، قم: المؤسسة الاسلامیه.
۱۲. رازی، ابوالفتح حسین بن علی (۱۴۰۸ق)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
۱۳. طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۷۴)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن (بی تا)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه هاشم رسولی، تهران: انتشارات فراهانی.
۱۶. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۸. علم الهدی، علی بن الحسین (۱۴۰۹ق)، تنزیه الأنبیاء، بیروت: دارالاضواء.
۱۹. علم الهدی، علی بن الحسین (۱۴۳۱ق)، تفسیر الشریف المرتضی المسمی بـ فائس التأویل، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۲۰. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۲۴ق)، اللوامع الالهیه، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۲۱. قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴)، الجامع لأحكام القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۲۳. میبدی، احمد بن محمد (۱۳۷۱)، كشف الاسرار و عدة الأبرار، تهران: امیرکبیر.
۲۴. واحدی، علی بن احمد (۱۴۱۵ق)، الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، بیروت: دار القلم.

